

# فضای فکری و فرهنگی دوره سامانی بر پایه شعر آن دوره

رحمان مشتاق مهر

به وقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان، بانهاد و سامان بود (کسای، ۷۱)

درباره جنبه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی دوره سامانیان، آثار مستقل ارزشمند تألیف شده‌اند که تا حدود بسیاری به علاقه‌مندی و کنجکاوی کسانی که به دنبال آشنایی و آگاهی بیشتر به جوانب مختلف زندگی اجتماعی و ساختار سیاسی این دوره‌اند، پاسخ می‌دهند.<sup>۱</sup> ما در این نوشته کوتاه سعی کرده‌ایم که بر پایه درونمایه آثار منظوم این دوره،<sup>۲</sup> تا حدودی فضای فکری و فرهنگی آن را - اعم از ارزش‌ها و ضدارزش‌ها، بیم‌ها و امیدها و مایه‌ها و زمینه‌های تأملات و دلمشغولی‌های حکیمانه - بررسی و ترسیم کنیم. طبیعی است که هر نوشته از این دست، کاستی‌ها و نارسایی‌های خاص خود را دارد و تنها از عهده بیان بخشی از واقعیت برخوردار آمد و اگر توفیقی نیز حاصل کند، نسبی و تقریبی خواهد بود.

نکته مهمی که درباره شعر این دوره گفته‌اند<sup>۳</sup> و در این جا باید یادآوری نمود، زنده بودن و با زندگی روزمره تعامل و دمسازی داشتن و به عبارتی واقعگرایی و اجتماعی بودن آن است. برخلاف شعر دوره‌های بعد که از زندگی و واقعیت فاصله می‌گیرد و غالباً ترجمان تخیلات شاعرانه و یا احوال و تجارب عارفانه می‌شود و به اغراق می‌گراید و

دروغ و مخالفت با واقع را چاشنی خود می‌سازد،<sup>۴</sup> شعر سامانی از غم و شادی و بسند و ناپسند مردم و از دغدغه‌های فلسفی و اجتماعی گویندگان آن حکایت می‌کند و از التزام و مسؤولیت انسانی، دینی و اجتماعی خود غافل نیست. اگر تندبادِ حوادث تلخ و فرهنگ‌سوزِ روزگار، بوستان پربرگ و بار شعر و ادب این دوره را آماج تاراج بیرحمانه خود نمی‌ساخت و دست ما را از آثار بی‌شمار گویندگان آن کوتاه نمی‌کرد و جز ابیات پراکنده و گسسته که امروز در اختیار ما هستند دستمایه‌ها و مدارک بیشتری برای تحقیق، در اختیار ما می‌نهاد، قطعاً دامنه آگاهی‌ها و برداشت‌های ما فراخ‌تر از این می‌بود و به شواهد و مستندات بیشتری متکی می‌گشت.

### جهان‌نگری یا تلقی شاعران این دوره از دنیا

برخلاف آنچه غالباً راجع به حاکم بودن روحیه خوشباشی و خوشبینی و برخوردارگی و بی‌نیازی، بر شعر این دوره گفته‌اند،<sup>۵</sup> نگرش شاعران، که غالباً به حکمت و فرزانه‌گی نامدار بوده‌اند، به دنیا و کاروبار آن با بدبینی و بی‌اعتمادی همراه است. اگرچه ممکن است که این بدبینی صرفاً حاصل ژرف‌نگری‌ها و تأملات حکیمانه باشد، بی‌ارتباط با تعالیم دینی و واقعیت‌های اجتماعی نیست. به هر ترتیب، اندیشه دنیاگريزانه «این جهان، پاک، خواب‌کردار است»، همچنانکه بر کلّ حیات فردی و اجتماعی و دینی و فرهنگی گذشته ما سایه انداخته است، در شعر این دوره نیز نمود بارز دارد. مگر این که بسامد بالای این اندیشه را به نسبت با ابیات بازمانده، نشانه موافقت و همسویی ضمنی ناخودآگاه جمعی ایرانیان مسلمان با آن دانست و معتقد بود که مقبولیت عام و فرهنگی این طرز تلقی، دلیل ماندگاری و انتقال آن به دوره‌های بعد بوده است.

شاعر حکیم دوره سامانی نیز همانند شاعر صوفی مشرب و روشندل دوره‌های بعد، سرای سپنج دنیا را شایسته دلبستگی و دوستی نمی‌داند<sup>۶</sup> و مخاطب غافل خود را از رنج بیهوده بردن در برافراشتن کاخ و ایوان و ستاوند (صّفه و درگاه) برحذر می‌دارد<sup>۷</sup> و ناگزیری مرد را در گذشتن از چنبر مرگ، به یاد او می‌آورد<sup>۸</sup> و گاه و بیگاه خواب‌کردار بودن زندگی چند روزه دنیا را به گوش او زمزمه می‌کند:

این همه باید و بود تو خواب است خواب را حکم نی مگر به مجاز

(پیشاهنگان شعر فارسی، رودکی، ص ۳۸)

در نگاه و اندیشه شاعر بیدار دل<sup>۹</sup> این دوره - جهان و کار جهان، فسوس و بازی<sup>۱۰</sup> و

ناهموار<sup>۱۱</sup> و بازگونه<sup>۱۲</sup> است؛ نیکی او در حکم بدی، و شادمانی او به جای اندوه و ماتم است؛ زیرا که احوال او دستخوش دگرگونی است و غیرقابل اعتماد. برخلاف چهره و دیدار زیبا و دلربایش، کردار و رفتاری زشت و ناجوانمردانه دارد.<sup>۱۳</sup>

آنچه بیش از هر چیز، نفرت و بی‌اعتمادی مرد حکیم را برمی‌انگیزد، رفتار دوگانه دنیاست با نیکان و خردمندان با هنر و با ناکسان و ابلهان بی‌هنر. مرد خردمند علی‌رغم سزاواری‌هایش، کوتاه‌زنگانی و تنگ‌روزی است و از رنج‌ها و غم‌های زندگی بهره‌افزون‌تری دارد؛<sup>۱۴</sup> به همین سبب از این ناجوانمردی و دورویی برمی‌آشوبد و به اعتراض و بازخواست می‌پرسد:

چرا عمر طاووس و دُرّاج، کوتاه؟ چرا مار و کرکس زید در درازی؟  
صد و اند ساله یکی مرد گرچه چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی؟

(پشاهنگان شعر فارسی، ابوطیب مصعبی، ص ۷۲)

تغییر و بی‌ثباتی در کار جهان،<sup>۱۵</sup> شرنگ‌آمیز بودن نوش‌های آن<sup>۱۶</sup> و تهدید شدن زندگی بی‌بنیاد آدمی به واسطه مرگی که هر لحظه در کمین اوست، آسایش خاطر و امن عیش را از شاعر مرغه و کامروای دوره سامانی نیز سلب می‌کند و حسرتی غمبار، فضای روشن شعر او را مه‌آلود و پرملال می‌سازد:

از حَسَم و گنج، چه فریاد و سود؟ مرگ کند بر سر تو تاختن

(شاعران بی‌دیوان، مرادی، ص ۵۴)

باکسان بودند چه سود کند؟ که به گور اندرون شدن تنهاست

(پشاهنگان شعر فارسی، رودکی، ص ۲۷)

نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز چو کودکان بدآموز را لهیب دوال

(کسایی مروزی، ص ۸۱)

در ترازوی بینشِ حکمی شاعر این دوره نیز مثل همه ادوار، کفه غم‌ها و رنج‌های زندگی بر کفه شادی‌ها و کامرانی‌های آن می‌چرید<sup>۱۷</sup> که البته بیشترین آن سهم خردمندان است. جهان با دستی بر تخت می‌نشانند و کلاه پادشاهی می‌دوزد و با دستی از تخت فرو می‌کشد و گلیم سیاه بدبختی می‌بافد<sup>۱۸</sup> و در توانگری و برخوردارگی اگر به پایه «قارون» نیز بررسی، همچنان پایمال خاک خواهی شد.<sup>۱۹</sup> در مقابل این حقیقت تلخ و عقل‌سوز از دست مرد حکیم چه کاری ساخته است جز این که به فراموشی و خوشی بخواند و از افسوس خوردن و زانوی غم در بغل گرفتن برحذر دارد و یا به اندوختن توشه جان برای سفر ناگزیر آخرت سفارش کند:<sup>۲۰</sup>

توشه جان خویش، از او بریای پیش کایدت مرگ پای آغش  
(پشاهنگان: رودکی، ص ۳۹)  
(پای آغش = پای آویز، ناگزیر؛ مرگ پای آغش = اجل محتوم).

### انتقاد اجتماعی

اگرچه نگرش بدبینانه به جهان منحصر به زمان و محیط خاصی نیست و در حساسیت‌ها، بلندپروازی‌ها و کمال‌جویی‌های آدمی ریشه دارد و در حکمت، هنر و ادبیات همه اقوام در دوره‌های مختلف به چشم می‌خورد، واقعیت‌های نامعقول و نامقبول اجتماعی نیز در سوق دادن انسان‌ها - مخصوصاً کسانی که حساسیت و آرمانخواهی بیشتر دارند - بدان سهمیم هستند. اگر مرد حکیم، خود و خردمندان محیط زندگی خود را، دردمند و رنجور و اندوهگین نبیند، نمی‌تواند با این قطعیت حکم کند که:

در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه

(پشاهنگان... شهید بلخی، ص ۱۳)

و چون عملاً در تغییر وضع موجود، از دست او کاری ساخته نیست و اصولاً نظام و ساختار حکومت‌های سنتی به گونه‌ی است که راه حاکم و محکوم را از هم جدا کرده، اجازه نمی‌دهد که محکوم در کار حاکم چون و چرا و از او دادخواهی کند؛ از این رو، اعتراض‌های اجتماعی رنگ فلسفی می‌گیرند و بخت و چرخ و تقدیر به جای شاه و امیر، آماج خشم و انتقاد مرد حکیم می‌شوند:

هر آن کسی که نباشد زاخترش اقبال بود همه هنر او به خلق نامقبول  
شجاعتش همه دیوانگی، فصاحت، حشو سخا، گزاف و کریمی، فساد و فضل، فضول

(شاعران بی‌دیوان، ابوزراعۀ معمری گرگانی، ص ۱۸۵)

هنرها زبخت بد، آهو بود زبخت آوران، زشت نیکو بود

(پشاهنگان... ابوشکور بلخی، ص ۸۶)

ذیلاً به مواردی از انتقادهای اجتماعی اشاره می‌کنیم.

#### ۱. ناکامی دانشوران و اهل اندیشه

هر که را دانش است، خواسته نیست هر که را خواسته است دانش کم

(شاعران بی‌دیوان، شهید بلخی، ص ۳۳)

## ۲. اختلاف طبقاتی

به خواب ناز، شه با ترک نوشاد ز هندوی یستاقی کی کند یاد؟  
(شاعران همعصر رودکی، خسروانی، ص ۱۱۶)

چه بسیار کسان که نان جوین بر سفره ندارند، در حالی که عدهٔ قلیلی به بُره ولوزینه و خورش‌های لذیذ نیز بسنده نمی‌کنند.<sup>۲۱</sup> تصاویری که شاعر این دوره از فقر و غنا ترسیم می‌کند در گویایی و عینیت، گاهی شاهکارهای بی‌مانند هستند. شهید بلخی از نیازمندان و درماندگانی سخن می‌گوید که از شدت فقر، زنبیلی به دست در دشت و صحرا به دنبال گله، راه می‌افتند و سرگین گاو و گوسفند را خشک ناشده برمی‌چینند و حال آن که عده‌یی از سرمستی مال و ثروت، زر و سیم را از سر راه بر نمی‌گیرند.<sup>۲۲</sup> و رودکی - که در تجمل و توانگری او داستان‌ها گفته‌اند - «تلخی زهر طلب» را آنچنان صمیمانه توصیف می‌کند که گویی خود آن را چشیده است؛ آنگاه خست، ترشروی، سرگرانی و بی‌عاطفگی ثروتمندان را در مقابل نیازمندی و شرم سؤال تهیدستان قرار می‌دهد و مردم را به برآوردن حاجت نیازمندان تشویق می‌کند.<sup>۲۳</sup>

## ۳. خست و بخل

در انتقاد از فرومایگی و تنگ چشمی، ممکن است ممدوحان شاعر، بیشتر مورد نظر باشند ولی گاهی لحن بیان به گونه‌یی است که معلوم می‌شود که از یک معضل و نقصیهٔ اجتماعی سخن می‌رود. مثلاً ابوطاهر خسروانی از مخدومی سخن می‌گوید که بخل از سروروی او آشکار است آنچنان که آب از کوزهٔ نو بیرون می‌زند.<sup>۲۴</sup> و احمد اشنانی جویباری از امیری انتقاد می‌کند که ناپاره‌یی به درویش نمی‌بخشد و دانهٔ ارزنی را از گنجشگان دریغ می‌کند،<sup>۲۵</sup> اما این بیت از خسروانی، دیگر به طبقه و گروه خاصی متوجه نیست بلکه مردم جامعه را مورد سرزنش قرار می‌دهد:

با لخاصه کنون کز قبَلِ راندن درویش بر بام شود هرکس با سنگ و فلاخن  
(شاعران، همعصر رودکی، خسروانی، ص ۱۱۹)

## ۴. فقدان یکدلی و وفاداری

شاعر، سرخورده از سرد مهری و بی‌وفایی مردم به می‌سالخورده پناه می‌برد<sup>۲۶</sup> و یا در خانه را به روی مردم می‌بندد و تنهایی پیشه می‌کند.<sup>۲۷</sup>

## ۵. فرزندان ناخلف

فرزندان بر سر میراث مادّی پدر با هم جدال می‌کنند ولی کسی به یادگاریها و آثار معنوی او علاقه‌مند نیست؛ در نتیجه نسل خردمند جای خود را به نسل بی‌هنر می‌دهد: ای دریغاً که خردمند را باشد فرزندی و خردمندنی و رچه ادب دارد و دانش پدر حاصل میراث به فرزندی (پیشاهنگان...، رودکی، ص ۵۷)

## ۶. موی سیاه کردن و در پیری جوانی نمودن

بسیاری از شواهد نشان می‌دهند که رنگ کردن موی یک رسم جاافتاده بوده است؛ برای اینکه نزدیکی پیری، مانع از هوسرانی‌ها و احوال و اطواری که لازم ایام شباب است، نباشد.<sup>۲۸</sup> رودکی و کسایی، از بابت موی سیاه کردن خود عذر می‌خواهند ولی خسروانی در نکوهش آن سخن می‌گوید:

عجب آید مرا ز مردم پیر که همی ریش را خضاب کند  
به خضاب از اجل همی نرهد خویشان را همی عذاب کند  
(تاریخ ادبیات در ایران، خسروانی، ج ۱ ص ۳۹۸)

## ۷. سستی ایمان و ضعف دینداری

حساسیتی که مردم در کار دنیا و در حفظ مال و ثروت از خود نشان می‌دهند و اهمال و سستی آنان در کار دین،<sup>۲۹</sup> یا دلخوشی مسلمانان به مال دنیا و بی‌اعتنایی به امور دینی و معنوی خود در مقایسه با پایبندی مسیحیان به مقدّسات و حتی خرافات مذهبی<sup>۳۰</sup> و یا تهی بودن عبادت‌ها از روح و حضور قلب و دل به مردم و رو به خدا داشتن آنان<sup>۳۱</sup> موجبات انتقاد شاعران را از سست شدن ریشه ایمان مردم، فراهم آورده است.

## زندگی روزمره و حیات اجتماعی

مطمئناً در یک مطالعه و بررسی دقیق، می‌توان موادّ جامعه‌شناختی قابل‌اعتنایی از شعر دوره سامانی - که بیشتر از شعر دوره‌های دیگر با زندگی و اجتماع پیوند دارد - فراهم کرد که برای شناخت تاریخ اجتماعی و حیات جمعی و فرهنگ عامیانه آن روزگار بسیار سودمند تواند بود. به لحاظ محدودیت مجال تنها به ذکر مواردی از اشارات شاعران به زندگی اجتماعی اکتفا می‌کنیم.

## ۱. اشاره به پیشه‌ها و حرفه‌ها

شاعر برای انتقاد از منش و روشِ پسروانه و رو به نقصان خود، رفتار مغایر با کمال‌جویی خود را به نحوهٔ حرکت رسن‌گران - که برای تابیدن طناب، عقب عقب می‌روند - تشبیه می‌کند<sup>۳۲</sup> و شاعری دیگر به اهمیتی که آفتاب برای گاژران و رختشویان دارد، اشاره می‌کند و با تشبیهی ضمنی، رخسار زیبا و آفتابگون معشوق را نیز مایهٔ رونق بازار او قلمداد می‌کند.<sup>۳۳</sup>

## ۲. معاملهٔ نسیه

درست همچنانکه امروز، کاسبان و اهل بازار از خرید و فروش نسیه اکراه دارند و آن را مایهٔ از میان رفتن اعتماد و صمیمیت می‌شمارند، شاعر نیز متأثر از وضع اجتماعی خود، مردم تاجرپیشه را از دادوستد نسیه یا پسادست، نهی می‌نماید و به معاملهٔ نقد یا دستادست تشویق می‌کند و در ضمن، از ذکر آثار سوء معاملهٔ نسیه در روابط شخصی و اجتماعی غافل نیست.<sup>۳۴</sup>

## ۳. اهمیت رفع نیازهای مادی

در کل میراث هزار و چند صدسالهٔ ادب فارسی، به ندرت می‌توان به مواردی برخورد که شاعر از اهمیت مال و ثروت در برخورداری از تعادل روحی و ثبات شخصیت و زندگی بی‌دغدغه و فارغ، سخن بگوید و مخاطب خود را به مال‌اندوزی و رسیدن به «توانگری به بضاعت»،<sup>۳۵</sup> تشویق کند. مطمئناً یکی از آن موارد استثنایی، شعر ابوشکور بلخی است:

درم سـایه و روح دانـایی است      درم گـرد کن تا توانایی است  
چو پشت است مر مرد را خواسته      که را خواسته، کارش آراسته  
بیفزاید از خواسته، هوش و رای      تهیدست را دل نباشد به جای  
(پیشاهنگان...، ابوشکور، ص ۸۹ و ۹۰)

## ۴. مهمان‌نوازی

ایرانی‌ها از دیرباز به مهمان‌نوازی شهره‌اند و در صورت کاوش در متون نظم و نثر گذشتگان، به حکایات و مثل‌ها و سفارش‌های مکرر و متعددی برمی‌خوریم که جملگی در ستایش و تأکید این خوی انسانی و افتخارآمیزند. شاعر این دوره نیز مخاطب خود را

به تیمار شبانه‌روزی و بی‌ملال مهمان، سفارش می‌کند اگرچه دشمن باشد.<sup>۳۶</sup>

#### ۵. تنبیه بدنی کودکان

گویا کودکان هیچ‌وقت حاضر نبوده‌اند که آزادی و سبکبالی خود را به قیمت حضور در مکتب و بندگی ادیبان و آموزگاران، از دست بدهند و یا در مدت حضور در پای درس استاد، از شیطنت و بازیگوشی و خیالپردازی‌های کودکانه، دست بردارند. به سبب همین خصیصه ذاتی است که از دیرباز، نهیب دوال به کمک معلمان می‌رسیده است تا بچه‌های گریزپا و ناآرام را، رام و دست‌آموز کند.<sup>۳۷</sup>

#### ۶. اعتقاد به چشم زخم

اعتقاد به چشم‌زخم یا نظر بد، که ریشه در اعتقادات کهن دارد، سبب شده است که برای دفع آن، چاره‌ها بیندیشند. یکی از راه‌ها، سوختن و دود کردن اسپند - گیاهی مقدس که گویا به سبب خاصیت ضد عفونیش، بخور می‌کرده‌اند<sup>۳۸</sup> - بوده است که در شعر قبل از این دوره نیز، بدان اشاره شده است؛ و دیگر تعویذ به خود بستن.<sup>۳۹</sup>

#### ۷. شکوه دربار پادشاهان

بسیاری از شاعران این دوره، به لحاظ توجه و اقبالی که پادشاهان و امیران به هنر داشتند به دربار می‌رفتند و در مجالس آنان حضور می‌یافتند؛ از این رو شکوه و جلال و تجملات زندگی شاهانه را از نزدیک دیده‌اند و گاهی آن را در شعر خود وصف کرده‌اند. بیشتر این نوع توصیفات را در شعر رودکی می‌بینیم:

مجلس باید بساخته ملکانه  
از گل و از یاسمین و خیری الوان  
نعمت فردوس، گستریده ز هر سو  
ساخته کاری که کس نسازد چونان  
جامه زرین و فرش‌های نوآیین  
شهره ریاحین و تخت‌های فراوان  
... ترک هزاران به پای پیش صف اندر  
هر یک چون ماه بر دو هفته درخشان  
باده دهند بستی بدیع زخوبان  
بچه خاتون ترک و بچه خاقان  
(پشاهنگان، رودکی، ص ۴۲ و ۴۳)

#### ۸. شاعر پروری سامانیان

طبیعی است که رواج یا کساد بازار علم و ادب و هنر تا حدود زیادی به حمایت و تشویق یا بی‌اعتنایی و بی‌توجهی حکومت و سیاست حاکم، بستگی دارد. رونق بازار



حکمت و دانش و ادب در روزگار سامانیان نتیجه نواخت و حسن توجه امیران و حاکمان دانشمند و دانش‌پرور سامانی است چندان که شاعران دوره‌های بعد، به شاعران این دوره رشک می‌برده‌اند. رودکی در مقام یکی از شاعران خوش‌اقبال و کامران این دوره، از جود و سخاوت امیران سامانی ستایش کرده و در سخن‌پروری و ادب‌گستری آنان داد سخن داده است.<sup>۴۰</sup>

### وجه دینی و مذهبی شعر دوره سامانی

صرف نظر از اشاره‌هایی که در شعر دقیقی به آیین زردشتی هست<sup>۴۱</sup> مهم‌ترین شعر مذهبی این دوره، سوگواره‌کسایی بر امام حسین (ع) است که نخستین مرثیه آن امام (ع) در زبان فارسی محسوب می‌شود.<sup>۴۲</sup> همچنین قصیده بلند و پرصلابت کسایی در منقبت حضرت علی (ع) با مطلع:

«فهم کن گر مؤمنی، فضل امیرالمومنین  
فضل حیدر، شیریزدان، مرتضای پاکدین»

(کسایی، ص ۸۶)

و قطعه معروف او در همین موضوع با مطلع:

«مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر  
بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار»

(کسایی، ص ۷۷)

از مهم‌ترین یادگارهای این دوره، در عرصه شعر مکتبی هستند؛ همان عرصه که بعدها به واسطه ناصر خسرو به اوج شکفتگی و بالیدگی خود می‌رسد و از آنزوا بیرون می‌آید.

صرف نظر از این چند مورد استثنایی، تأثیر عنصر دینی و مذهبی بر شعر این دوره را تنها در تلمیحات دینی و قرآنی و مواعظ و حکم آن باید ملاحظه کرد که در این عرصه نیز کسایی از دیگران بالاتر است. اشاره به داستان یوسف و زلیخا، و طوفان و کشتی نوح، آبستنی مریم در دوشیزگی در شعر کسایی،<sup>۴۳</sup> باریدن ملخ‌های زرین بر سر ایوب در شعر رابعه بنت کعب قرداری بلخی،<sup>۴۴</sup> داود نبی و اوریا در شعر ابوطاهر خسروانی،<sup>۴۵</sup> خیبرگشایی علی (ع) و ستمی که از جانب آل سفیان بر امام حسن و امام حسین (ع) رفت در شعر دقیقی،<sup>۴۶</sup> از جمله این تلمیحاتند. بعضی تشبیهات شاعرانه<sup>۴۷</sup> و برداشت‌های حکیمانه<sup>۴۸</sup> نیز، بر معتقدات دینی گویندگان آنها دلالت دارند.

## حکمت

شعر و ادب دوره سامانی بیش از هر دوره دیگر با حکمت و تأمل‌ها و باریک‌بینی‌های حکیمانه پیوند خورده است. بعضی از فلاسفه و حکمای نامدار این دوره، در عین پرداختن به دشوارترین و عالی‌ترین مسائل و مباحث فلسفی، از سرودن شعر به زبان فارسی، غفلت نکرده‌اند،<sup>۴۹</sup> ضمن این که بسیاری از شاعران بزرگ این دوره از جمله شهید بلخی، رودکی، ابوشکور بلخی، کسایی مروزی و ابوطیب مصعبی به برخورداری از فضل و حکمت معروف بوده‌اند.

ستایش علم و خرد و تجلیل از دانشجویی و حکمت‌آموزی در شعر این دوره، مبین اقبال عمومی و اجتماعی به خردورزی و دانش‌اندوزی است. رودکی، وقتی که اسباب رهایی از غم روزگار را برمی‌شمارد، در کنار تنِ درست و خوی نیک و نام نیک، خرد را فراموش نمی‌کند و آن را نیز یکی از عوامل رستگاری و نیکبختی قلمداد می‌کند.<sup>۵۰</sup>

بخش اعظم ابیات بازمانده از مثنوی آفرین نامۀ ابوشکور بلخی به ستایش علم و خرد و سخن و هنر اختصاص دارد که ابیاتی از آن را به گواهی می‌آوریم:

خرد بهتر از چشم و بینایی است	نه بینایی افزون زدانایی است
خرد باد همواره سالار تو	مباد از جهان جز خرد یار تو
خردمند گوید که تأیید وفر	به دانش به مردم رسد نه به زر
گهر گرچه بالا، نه بیش از هنر	ز بهر هنر شد گرامی، گهر
نبینی که شاهان آبرتخت و گاه	زدانندگان باز جویند راه؟
اگر چه بمانند دیر و دراز	به دانا بودشان همیشه نیاز

(شاعران بی‌دیوان، ص ۹۱ و ۹۲)

ابوشکور بلخی در اشعار دیگر خود نیز مردم جهان‌دیده و مطلع را قدر می‌نهد و بر صدر می‌نشانند.<sup>۵۱</sup> شهید بلخی، که شهرت او به حکمت و فرزاندگی، کمتر از شهرتش در شاعری نیست، دانش را معیار ارزش هر چیز می‌شمارد و آن را حتی به قیمت محروم ماندن از مال و ثروت، بر هر چیز دیگر ترجیح می‌دهد و ادب مرد را برای توانایی او کافی می‌داند و بی ادب را با هزار مرد یاری‌رسان همچنان تنها و ضعیف می‌خواند.<sup>۵۲</sup>

## اهمیت تعلیم و تربیت و یادگیری

اساس تعلیم و تربیت، اعتقاد بر توانایی عقلانی و ذهنی آدمی در تلقی و تعلّم حقایق و

معارف و تربیت‌پذیری اوست. بدیهی است وقتی در محیطی بر اهمیت خرد و قابلیت‌های عقلانی آدمی تأکید می‌شود اصل تربیت و تربیت‌پذیری نیز مورد توجه و امعان نظر قرار می‌گیرد. در شعر دوره سامانی به شواهد بسیار برمی‌خوریم که به ضرورت اهتمام بر تربیت، مخصوصاً در دوران کودکی دلالت دارند. ابوشکور بلخی در این مورد گفته است:

به هنگام برنایی و کودکی      به دانش توان یافتن زیرکی  
درختی که خردک بود، باغبان      بگرداند او را چه خواهد چنان  
چو گردد کلان، باز نتواندش      که از کژی و خم بگرداندش

(شاعران بی‌دیوان، ص ۹۴؛ و پیشاهنگان...، ص ۹۰)

ابوشکور همچنین نیاز آدمی را به آموختن مستمر گوشزد می‌کند<sup>۵۳</sup> و آدمی را همواره - حتی اگر در دانایی سر به آسمان بساید - نیازمند آموزگار و راهنما می‌داند،<sup>۵۴</sup> پس بعید نیست که بیت معروفی که به دیگران نیز نسبت داده شده است، از او و در بیان تشنگی سیری‌ناپذیر او به دانش‌آموزی باشد:

تا بدان جا رسید دانش من      که بدانم همی که نادانم

(پیشاهنگان...، ص ۸۸)

آموختن از گذشت روزگار و عبرت گرفتن از آموزگار تاریخ نیز، از نظر حکیم باریک‌بین این دوره دور نمانده است.<sup>۵۵</sup> با این همه، گاهی در شعر این دوره اشاراتی هست که به طور ضمنی و تلویحی، نقش گوهر و نژاد و خصایص موروثی را در کنار نقش تربیت، پررنگ‌تر و مهم‌تر نشان می‌دهند که این اندیشه ممکن است هم از تعالیم دینی گرفته شود و هم محصول تجربه باشد:<sup>۵۶</sup>

مار را هرچند بهتر پروری      چون یکی خشم آورد، کیفر بری  
سفله فعلِ مار دارد بی‌خبر      جهد کن تا سوی سفله ننگری

(شاعران بی‌دیوان، ص ۹۰)

توصیه‌ها و تعالیم حکیمانه در شعر این دوره، بسیار است که بخشی از آنها را در ذیل مبحث اخلاق خواهیم آورد و در این جا به ذکر یکی دو مورد بسنده می‌کنیم:

کس بی‌عیب نبود در زمانه      رطب را اسسته باشد در میانه

(شاعران بی‌دیوان، ابوالمثل بخارایی، ص ۶۸)

تحدیر از اندوه خوردن به سبب اتفاقی که نیفتاده است و توصیه به درنگ و شکیبایی

و بیان این حقیقت که سرانجام، هر گرهی محکوم به گشوده شدن است نیز در شعر این دوره دیده می‌شود:

چو بر کارِ نابوده انده بری بود تلخ‌تر هرچه خوش‌تر خوری  
شکبیایی و نیک مانده به دام به از ناشکیبی رسیدن به کام  
گشاده شود کار چون سخت بست کدامین بلند است نابوده پست  
(شاعران بی‌دیوان، ابوشکور، ص ۹۲)

## اخلاق

ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی در هر جامعه، بهترین معرف فضای فرهنگی و فکری و انسانی آن جامعه‌اند. آنچه اندیشمندان و فرزندگان قوم، خود را ملزم به تعلیم و انتقال آن می‌دانند، محصول تجارب مشترک انسانی و فرهنگی ملی و معتقدات دینی است؛ از این رو رد پای هر کدام از این اندیشه‌ها را می‌توان در پندنامه‌های به جا مانده از ایران قبل از اسلام و معتقدات عامیانه که به طور شفاهی به آیندگان سپرده می‌شوند و متون دینی اسلامی، باز یافت که به بیان فهرست‌وار آنها بسنده می‌کنیم و مستندات آنها را در ارجاعات پایان مقاله می‌آوریم:

۱. بهشت از آن کسانی است که آرزومندان را به آرزوها و حوایج خود برسانند.<sup>۵۷</sup>
۲. زَنگاریگان را به آب توبه می‌توان شست.<sup>۵۸</sup>
۳. جوانمردی و هنر آن است که انسان با دوست و دشمن مدارا کند.<sup>۵۹</sup>
۴. شتاب، اگرچه عملی ناستوده است، در کار خیر مستحسن و جایز است.<sup>۶۰</sup>
۵. توصیه به عاقبت بینی.<sup>۶۱</sup>
۶. توصیه به توکل و خورسندی به آنچه بهره آدمی است.<sup>۶۲</sup>
۷. دیانت و نیک‌رایی گذرنامه بهشت است.<sup>۶۳</sup>
۸. تحذیر از حسادت و غم خوردن به روز خوش دیگران.<sup>۶۴</sup>
۹. تحذیر از خشم راندن و پیش از اندیشه، سخن گفتن.<sup>۶۵</sup>
۱۰. هرچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران نیز مپسند.<sup>۶۶</sup>
۱۱. تحذیر از مکلف کردن مردم به کارهایی که از آنان ساخته نیست.<sup>۶۷</sup>
۱۲. تحذیر از ستیزه کردن با نادان.<sup>۶۸</sup>
۱۳. تحذیر از ستمکاری و آدمکشی و یادآوری مکافات اعمال.<sup>۶۹</sup>

۱۴. خور و پوش و بخشای و راحت‌رسان و مال را برای وارثان میندوز.<sup>۷۰</sup>  
۱۵. بدترین مردها آن است که به خوی زنانه پرورش یابد و بدترین زنان نیز کسی است که مردخو باشد؛ شرف و ارجمندی زنان به این است که هرچه بیشتر به دوشیزگان مانند؛ و شرم آگین و عقیف و محجوب باشند.<sup>۷۱</sup>  
۱۶. ترجیح دادن پاک‌ی درون - اگرچه با ظاهری ناخوشایند همراه باشد - بر ظاهر آراسته و درون ناپاک.<sup>۷۲</sup>

۱۷. درستی کردار در گرو آگاهی و دانش است.<sup>۷۳</sup>  
۱۸. تشویق به صبر و بردباری در مقابل ناملایمات و تحذیر از زودرنجی و بیش‌آزاری و گله و شکایت بسیار<sup>۷۴</sup> و یادآوری این نکته که:

اندر بلای سخت پدید آرند فضل و بزرگواری و سالاری  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۵۱)

۱۹. مهم‌ترین مسأله اخلاقی در شعر این دوره که به طور مکرر مطرح شده است و معلوم می‌شود که یکی از ممیزات فرهنگی این دوره است و ریشه در فرهنگ ایرانی دارد<sup>۷۵</sup> و با تعلیمات اسلامی نیز مؤکد شده است<sup>۷۶</sup> نکوهش آز و نیاز و تحسین مناعت و بی‌نیازی و وارستگی است. ابوزراعۀ معمری گرگانی، نیاز را از کافری نیز بدتر می‌داند<sup>۷۷</sup> و کسایی تأکید می‌کند که شاهراه نیاز پایان یافتنی نیست؛ مرد اگر کفش آهنین نیز بیوشد در آن راه سخت از پا می‌افتد و به جایی نمی‌رسد.<sup>۷۸</sup> خسروانی می‌گوید:

تا باز کردم از دل زنگار آز و طمع زی هر دری که روی نهم، در فراز نیست  
جاه است و قدر و منفعه آن را که طمع نیست عزّ است و صدر و مرتبه آن را که آز نیست  
(تاریخ ادبیات در ایران، خسروانی، ج ۱، ص ۳۹۸)

آغاچی بخارایی نان ناکس را از مرگ ناگهانی بدتر و دردناک‌تر می‌داند<sup>۷۹</sup> و کسایی تصریح می‌کند که پادشاهی دو جهان به یک بار خواری ناشی از اظهار نیاز نمی‌ارزد و مناعت و وارستگی انسان بیش از آن ارزش دارد:

به خدایی که آفرین کرده‌ست زی‌رکان را به خویشنداری  
که نیرزد به نزد همّت من ملک هر دو جهان به یک خواری  
(کسایی، ص ۹۲)

## مآخذ

۱. احمد اداره جی گیلانی. شاعران همعصر رودکی، بنیاد موقوفات دکتر محمودافشار، تهران، ۱۳۷۰.
۲. دکتر محمد دبیرسیاقی. پیشاهنگان شعر فارسی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۷۰.
۳. محمود مدبری. شرح احوال و آثار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳، ۴ و ۵ هجری قمری، نشر پانوس، تهران، ۱۳۷۰.
۴. دکتر ذبیح‌الله صفا. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۸.
۵. دیوان حافظ، به اهتمام دکتر قاسم غنی و علامه قزوینی. کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۷.
۶. دکتر محمد امین ریاحی. کسای مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸.

## یادداشت‌ها

۱. به عنوان مثال می‌توان از آثار زیر نام برد: تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی (۲ ج)، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (۲ ج)، متر. آ. ترجمه علیرضا ذکاوتی قرارگولو، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
۲. شاهنامه فردوسی را به جهت مطالعات همه‌جانبه‌یی که درباره آن صورت گرفته و عدم تناسب حجم وسیع آن با محدودیت حجم مقاله، نادیده گرفته‌ام.
۳. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۳۶۵.
۴. در شعر مپیچ و در فن او چون اکاذب اوست احسن او (لیلی و مجنون نظامی، نسخه دکتر ثروتیان، ص ۷۲).
۵. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۳۶۵.
۶. به سزای سپنج مهمان را دل نهدان همیشگی نه رواست (پیشاهنگان....، رودکی، ص ۲۷)
۷. جهان، جای بقا نیست، به آسانی بگذار به ایوان چه بری رنج و به کاخ و به ستاوند (= صقه) (شاعران همعصر رودکی، طیان مرغزی، ص ۶۰)
۸. زندگانی چه کوتاه و چه دراز نه به آخر بسمرد باید باز؟ این رسن را اگر چه هست دراز (پیشاهنگان....، رودکی، ص ۳۸)
۹. این جهان پاک خواب کردار است آن شناسد کیه دلش بسیدار است (پیشاهنگان....، رودکی، ص ۲۷)
۱۰. جهانها همافسوسی و بازی که برکن نپایی و باکس نسازی (شاعران بی‌دیوان، ابوطیب مصعبی، ص ۵۶)
۱۱. چه نشینی بدین جهان هموار که همه کار او نه هموار است (پیشاهنگان....، رودکی، ص ۲۷)

۱۲. ای کار تو ز کار زمانه نمونه تر  
او با شگونه و تو از او باشگونه تر
۱۳. گنش او نه خوب و چهرش خوب  
زشت کردار و خوب دیدار است (رودکی)
- \* \* \*
۱۴. به ظاهر یکی بیت پر نقش آذر  
چرا زیرکانه بس تنگ روزی  
چرا ابلهانه در بی نیازی؟ (مصعبی)
- \* \* \*
۱۵. در این گیتی سراسر گر بگردی  
جهان همیشه چنین است گردگردان است  
خردمندی نیایی شادمانه (شهید بلخی)
- همیشه تا بود آئینش گرد گردان بود  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۳۲)
۱۶. همه به نئثل و بند است بازگشتن او  
شرنگِ نوشِ آمیغ است و روی زر اندود  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۱۳۰)
- جهان ما به مئل می شده است و ما، میخوار  
جهان ما بدو نیک است و بدش بیش از نیک  
خوشیش بسته به تلخی و خرمی به خمار  
گل ایچ نیست ابی خار و هست بی گل، خار  
(شاعران بی دیوان، قمری جرجانی، ص ۲۱۲)
۱۷. یارب! چه جهان است این؟ یارب چه جهان؟  
شادی به ستیر (واحدوزن) بخشند و غم به قیان  
(شاعران همعصر رودکی، صفار مرغزی، ص ۳۸)
۱۸. برفلک بر، دو شخص پیشه ورنند  
ایمن ندوزد مگر کلاه ملوک  
ایمن یکی درزی، آن دگر جولاه  
و آن نیابد مگر پلاس سیاه  
(شاعران بی دیوان، شهید بلخی، ص ۳۵)
- همچنین رکب به: پشاهنگان شعر فارسی، ص ۲۱؛ و شاعران همعصر رودکی، ص ۱۱۶.
۱۹. اگر قارون شوی زالفختن مال  
شوی در زیر پای خاک، پامال  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور بلخی، ص ۸۸)
۲۰. شاذری با سه چشمان، شاد  
ز آمده شادمان بسباید بود  
باد و ابر است این جهان فسوس  
که جهان نیست جز فسانه و باد  
وز گذشته نکرد بسباید یاد  
بساده پیش آر، هرچه بادا باد  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۲۹)
- \* \* \*
- توشه جان خویش از او بُربای  
پیش کایدت مرگِ پای آغیش  
(رودکی...، همان ص ۳۹)
۲۱. بساکساکه جوین نان همی نیابد سیر  
بساکساکه برهست و فرخسه (= لوزینه) برخوردارش  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور بلخی، ص ۸۷)
۲۲. یکی به راه همی زَر بر ندارد وسیم  
یکی زدشت به نیمه همی چندغوشای (= سرگین دام)  
نُرش شوند و بتابند رو، زاهل سؤال  
مرا که می طلبم، خود چگونه باشد حال  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۵۵)
۲۳. تو را که می شنوی، طاقت شنیدن نیست  
کسان که تلخی زهر طلب نمی دانند

۲۴. بخل همیشه چنان تُرابد از آن روی  
(شاعران همعصر رودکی، ابوطاهر خسروانی، ص ۱۱۶)
۲۵. گشتم جهان و دیدم میری  
کز بیم بخل او به دو صد فرسنگ  
(شاعران همعصر...، احمد اشثانی جویباری، ص ۳۷)
۲۶. سرد است روزگار و دل از مهر سرد، نی  
از صد هزار دوست، یکی دوست، دوست نی  
(شاعران بی دیوان، شاکر بخارایی، ص ۵۰)
۲۷. بررگزیدم به خانه تنهایی  
از همه کس درم بستم چُست  
(شاعران بی دیوان، شهید بلخی، ص ۲۸)
۲۸. حافظ چه شدار عاشق و رند است و نظر باز  
۲۹. دیو بگیرفته مر تو را به فسوس  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور بلخی، ص ۸۷)
۳۰. مؤمن درم پذیرد تا شمع دین بمیرد  
تسرا به زر بگیرد سُمّ خرمیحا  
(کسایی، ص ۶۶)
۳۱. روی به محراب نهادن چه سود  
ایزد ما و سوسه عاشقی  
دل به بخارا و بستان طراز؟  
از تو پذیرد، نپذیرد نماز  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۵۴)

مقایسه شود با:

- نمازت کی روا باشد که رویت  
و: چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی  
(کلیات شمس، ج ۲، غزل ۱۰۴۸)
- تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد.  
(کلیات سعدی، به تصحیح فردوسی و اهتمام خرمشاهی، امیرکبیر، ص ۴۸۱)
۳۲. چون رسن گرزبس آمد همه رفتار مرا  
به سُغُرم نام کوباز پس اندازد تیر (سُغُرم = خارپشت)  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور بلخی، ص ۸۶)
۳۳. رخ تو هست مایه تو اگر  
مایه گازران بود خورشید  
(پشاهنگان... کسایی، ص ۱۳۵)
۳۴. ستد و داد مکن هرگز جز دستادست  
که پسادست خلاف آرد و الفت ببرد  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور، ص ۸۴)
۳۵. حکما گفته اند: توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت (گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ص ۱۷۵).
۳۶. اگر دوست مهمان بود یا نه دوست  
شب و روز تیمار مهمان نکوست  
(پشاهنگان...، ابوشکور، ص ۸۱)
۳۷. نهیب مرگ بلرزاندم همی شب روز  
چو کودکان بد آموز را نهیب دوال  
(کسایی، ص ۸۱)



۳۸. سِینْت (Spenta) یعنی پاک یا مقدس، و اسفند یا سبند، گیاهی است که در لاتینی "ruta" نام دارد و دانه آن خوری است معروف (ابراهیم پور داود، فرهنگ ایران باستان، ص ۷۹).

۳۹. یارم سبند اگر چه بر آتش همی فگند از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند  
او را سبند و آتش نباید همی به کار با روی همچو آتش و با خال چون سبند  
بیا نگارا از چشم بد بترس و مکن چرا نداری با خود همیشه چشم پنام  
(شاعران بی دیوان، حنظله بادغیسی، ص ۴)  
(همان، ص ۳۲)

بسه حلقه زلفک خویش ببندم چو تعویذی فرو آویزم از بر  
(پشاهنگان...، دقیقی، ص ۱۰۹)

۴۰. لاجرم از جود و از سخاوت اوست نـرخ گرفته مدیح و صامت، ارزان  
شاعر زی او رود فقیر و تهیدست با زر بسیار باز گردد و حُملـان  
مرد سخن را از او نواختن و پـر مرد ادب را از او وظیفه دیوان  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۱۳۰)

۴۱. به یزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کـا و نـدارد رو زرد هـشت  
\* \* \*

برخیز و برافروز هلا قبله زردشت بنشین و برافگن شکم قائم بر پشت  
بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار ناچار کند رو به سوی قبله زردشت  
(صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۴۱۰)

۴۲. «کسای نخستین شاعری است که مراثنی مذهبی به زبان فارسی سروده و قصیده مسط او کهن ترین سوگنامه بلاست» (دکتر محمد امین ریاحی، کسای مروزی، ص ۳۳).

۴۳. گلزار با تأسف، خندید بی تکلف چون پیش تخت یوسف، رخساره زلیخا  
(کسای، ص ۶۱)

از آب دیده، چو طوفان نوح شد همه مرو جـنازه تو بر آن آب همچو کشتی نوح  
(کسای، ص ۶۸)

نسیم نیمشبان، جبرئیل گشت مگر که بیخ و شاخ درختان خشک، مریم گشت  
(کسای، ص ۶۸)

۴۴. خبر دهند که بارید بر سر ایوب ز آسمان ملخان و سر همه زرین  
اگر ببارد زرین ملخ بر او از صبر یزد که بارد بر من بسی مگس رویین  
(شاعران بی دیوان، رابعه، ص ۷۶)

۴۵. جهان بر شبه داوود است و من چون اوریا گشتم جـهانابافتی کـامت کنون زرین پیش مخراشـم  
(شاعران همعصر رودکی، ابوطاهر خسروانی، ص ۱۲۱)

۴۶. چنان کز چشم او ترسم، نترسید جـهود خـسیری از تیغ حیدر  
چنان کان چشم او کرده است با من نـکرد آن نامور حیدر به خـبیر  
چنان بر من کند او جور و بیداد نـکردند آل سفیان بـه شـبیر  
چنان چون من بر او گریم، نگریید اـبر شـبیر، زهرا روز مـحشر

(پشاهنگان...، دقیقی، ص ۱۰۸)

۴۷. موسیجه و قمری چو مقربانند از سرو بنان، هریکی نبی خوان  
(شاعران همعصر رودکی، ابوطاهر خسروانی، ص ۱۲۲)
۴۸. درستی عمل‌گر خواهی ای یار ز روز واپسین آن کیش خبر نیست  
(تاریخ ادبیات، ج ۱، ابوشکور بلخی، ص ۴۰۷)
- خرد بی میانجی و بی رهنمای بدانند که هست این جهان را خدای  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور، ص ۹۱)
۴۹. رک: ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۲۹۵ و ۳۰۷ و ۳۰۸.
۵۰. چهار چیز مر آزاده را زغم بخرد هر آن که ایزدش این هرچهار روزی کرد  
تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۳۰)
۵۱. جهاندیدگان را به نادیدگان نگردند یکسر پسندیدگان  
(پشاهنگان...، ابوشکور، ص ۸۱)
۵۲. دانشا! چون دریغم آیی، از آنک گرز تو خواسته نیام و گنج  
بی بهایی و لیکسن از تو بهاست با ادب را ادب، سپاه بس است  
همچنین زاروار با تو رواست (شاعران بی دیوان، شهید بلخی، ص ۳۶؛ پشاهنگان...، ص ۱۲)
۵۳. بیاموز تا زنده‌ای روز و شب چنین گفت دانا که بگشاد لب  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور، ص ۹۴)
۵۴. تو را گر چه دانش به گردون رسد چه گفتمند در داستان دراز  
زدانای دیگر شنودن سزد نباشد کس از ره‌نمون بی‌نیاز  
(پشاهنگان...، ابوشکور، ص ۸۶)
۵۵. هرکه نامت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۵۹)
- مگر پیش نشانندت روزگار که به زو نیایی تو آموزگار  
(پشاهنگان...، ابوشکور بلخی، ص ۸۰)
- فردوسی نیز در شاهنامه در چهار مورد این سخن رودکی را به گونه‌ی تکرار کرده است. رک پشاهنگان شعر فارسی، ص ۸۰، یادداشت استاد دکتر دبیرسیاقی.
۵۶. به دشمن برت مهربانی مباد که دشمن درختی است تلخ از نهاد  
درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مر و را  
همان میوه تلخ آرد پدید از او چرب و شیرین نیاید پدید  
(پشاهنگان...، ابوشکور، ص ۸۸)
- برای ملاحظه تأثیر این ابیات در دیگران، رک: پشاهنگان...، یادداشت استاد دکتر دبیرسیاقی.
۵۷. شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت که آرزو برساند به آرزومندی  
(شاعران بی دیوان، شهید بلخی، ص ۳۶)

۵۸. دلت همانا زنگار معصیت دارد  
(شاعران همعصر رودکی، خسروانی، ص ۱۱۹)
۵۹. راد مردی و مرد دانی چیست؟  
آن که با دوستان بداند ساخت  
(پشاهنگان، ترکی گشی، ص ۱۷۹)
- ۶۰ و ۶۱. عیب باشد به کار نیک درنگ  
عاقبت را هم از نخستین بین  
(شاعران بی دیوان، شهید بلخی ص ۳۳)
۶۲. بر خدای جهان توکل کن  
که از این چت خدای قسمت کرد  
(شاعران همعصر رودکی، معنوی بخارایی، ص ۳۹)
۶۳. همه دیانت و دین ورز و نیکوایی کن  
که سوی خلدبرین با شدت گذرنامه  
(شاعران بی دیوان، شهید بلخی ص ۳۶)
۶۴. زمانه پندی آزاده وار داد مرا  
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۲۷)
۶۵. زمانه گفت مرا: خشم خویش دار نگاه  
که را زبان نه به بند است، پای در بند است  
(همان، ص ۲۷)
۶۶. هرچه آن برتن تو زهر بود  
نهدی داد، داد کس مسستان  
(شاعران همعصر رودکی، معنوی بخارایی، ص ۶۶)
۶۷. به چشم اندر بالار (شاه تیرسقف) ننگری توبه روز  
اگر بگروی تو به روز حساب  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۵۰)
۶۸. به آن کس که جانش زدانش تهی است  
مفرمای درویش را شایگان  
(شاعران بی دیوان، شهید بلخی، ص ۳۴)
۶۹. چون تیغ به دست آری، مردم نتوان کشت  
این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند  
(همان، شاکر بخارایی، ص ۴۵)
۷۰. خور و پوش و بخشای و راحت رسان  
خردمند گوید که هست این جهان  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۲۸ و ۲۹)
۷۱. بتر مسرد آن کو به خوی زنان  
خردمند گوید که زن آن بتر  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور، ص ۹۷)
- نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت  
انگور نه از بهر نیید است به چرخشت؟  
(شاعران بی دیوان، شهید بلخی، ص ۳۴)
- ننگه می چه داری زبهر کسان؟  
یکی جر بر راه و ما همراهمان  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور، ص ۹۷)
- برآید پس آن که بماند چنان  
کسه او مردخو باشد و مردفر

بس است ایسن شرف، خوی پاکیزه را  
که مانند زن خوب، دوشیزه را  
(پشاهنگان...، ابوشکور، ص ۹۴)

۷۲. با دل پاک مرا جامه ناپاک رواست  
بد مرآن را که دل و دیده، پلید است و پلشت  
(پشاهنگان...، کسایبی، ص ۱۴۴)

۷۳. درستی عمل گر خواهی ای یار  
ز الفنجیدن علم است ناچار  
(شاعران بی دیوان، ابوشکور، ص ۸۶)

۷۴. مُستی مکن که نشنود او مُستی  
زاری مکن که نشنود او زاری  
آزار بیش بینی زین گردون  
گر توبه هر بهانه بیازاری  
(پشاهنگان...، رودکی، ص ۵۱)

۷۵. در ادبیات مزدینسا، آز (= آزی) آفریده دیو، یاد یو فزون خواهی است. در سینا ۶۸، بند ۸ چنین آمده است:  
«... آب روان، درخت بالنده را می ستاییم برای ایستادگی در برابر آزی دیو آفریده...» (عبدالحسین نوشین، واژه نامک  
درباره واژه های دشوار شاهنامه، انتشارات دنیا، تهران ۱۳۶۳).

۷۶. قلیل الطمع یفسد کثیر الوزع (علی علیه السلام). ان اردت ان تقر عینک و تنال خیر الدنیا والاخرة، فاقطع الطمع  
عنا فی ایدی الناس (امام صادق «ع»). (محمدی ری شهری «میزان الحکمه»، مکتب الاعلام الاسلامی، اردیبهشت ۶۷،  
مجلد پنجم، ص ۵۵۱).

۷۷. جهان شناخته گشتم به روزگار دراز  
نیاز و نیاز بدیدم در این نشیب و فراز  
ندیدم از پس این هیچ بهتر از هستی  
چنان که نیست پس از کافری بتر نیاز  
(شاعران بی دیوان، ابوزراع، ص ۱۸۵)

۷۸. به شاهراه نیاز اندرون سفر مسگال  
که مرد کوفته گردد بدان ره اندر سخت  
و گر خلاف کنی طمع را وهم بروی  
بدرّار به مثل آهنین بود هملخت (= پای افزار)  
(پشاهنگان...، کسایبی، ص ۱۴۲)

۷۹. نان ناکس، بترز مرگ فجیء  
دل تبهت بتر زدلی نیاز  
(همان، آغاچی بخارایی، ص ۱۷۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی